

مظهر العجائب امیر المومنین علی (ع)



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد از حمد و ثنای خداوند سبحان و صلوات و درود بر سید انبیاء محمد
مصطفی و آل طاهرینش

وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ

(یس 12)

!و همه چیز را در کتاب مبین (امامان) برشمرده ایم

یکی از بزرگترین نعمتهای الهی بر بشریت نعمت امامت است. اینکه بعد
از آخرین پیامبر، خداوند بشر را بحال خود رها نکرد و امامان را به عنوان
راهنمای بشریت قرار داد نشان از رحمت و مهربانی بی انتهای الهی به
انسان ها دارد.

در راس امامت، حضرت علی علیه السلام قرار دارد. که پیامبر خدا همه
علوم الهی را به او منتقل کرد. و فرمود من شهر علمم و علی دروازه ان
است.

اینکه امیرالمومنین(ع) همه علم ها و دانش ها را می دانستند یک معجزه الهی است. او پاسخ همه سوالات را می دانست و بدون فکر کردن جواب همه معضلات و مشکلات را بیان می کرد. و همین کافی است تا افراد منکر خدا، ایمان بیاورند. زیرا امامت نشانه ای از نشان های خالق یکتاست.

ما در این کتاب به بعضی از مطالب متنوع درباره فضائل امیرالمومنین(ع) اشاره نموده ایم. امید است شب اول قبر امیرالمومنین و اولادش به فریاد ما برسند ان شاء الله.

زمستان 1403- کرمانشاه

بزرگ مردی که حتی خدا آب نوشیدنش را دوست دارد -

شیخ حر عاملی از ابن عباس حدیثی نقل میکند که گفت

اقا امیرالمؤمنین علی علیه السلام آبی آشامید پس از آن پیغمبر اکرم
صلی الله علیه و آله سجدہ کردند

عرض کردند

ای رسول خدا چرا در این موقع سجدہ کردی؟ فرمودند؛

همین که آقا امیرالمؤمنین علی علیه السلام آب را آشامید

: خدای تبارک و تعالی ندا کرد

گوارایت باد ای ولی من و ای کسی که حجت من بر مخلوقاتم هستی

(و امین من بر بندگانم می باشی). (جواهر السنیہ ۲۱۰)

یکی از شاگردان شیخ انصاری نقل می کند: چون از مقدمات علوم و سطوح فارغ گشته برای تکمیل تحصیلات به نجف اشرف رفتم و به مجلس درس شیخ آمدم، ولی از مطالب و تقریراتش هیچ نمی فهمیدم خیلی ناراحت شدم تا جایی بالأخره به حضرت امیر علیه السلام متوسل شدم .

شبی در خواب خدمت آن حضرت رسیدم و ایشان((بسم الله الرحمن الرحیم)) در گوش من قرائت نمود

صبح چون در مجلس درس شیخ حاضر شدم درس را می فهمیدم، کم کم جلو رفتم، پس از چند روز به جایی رسیدم در آن مجلس صحبت می کردم. آن روز پس از ختم درس خدمت شیخ رسیدم وی آهسته در گوش من فرمود: آن کس که((بسم الله ...)) را در گوش تو خوانده است تا((و لا الضالین)) در گوش من خوانده، این بگفت و برفت. من از

این قضیه بسیار تعجب کردم و فهمیدم که شیخ دارای کرامت است زیرا
تا آن وقت کسی از این موضوع اطلاع نداشت

زندگینامه استاد الفقهاء شیخ انصاری

سید جمال الدین گلپایگانی:

شبی ، عده زیادی از بستگان ، که برای زیارت به نجف اشرف آمده بودند ، به منزل ما وارد

شدند . شام نخورده بودند و ماهم در منزل چیزی نداشتیم برای تهیه غذا از منزل خارج شدم مغازه‌ها بسته بودند . عبا را بر سر کشیدم و به سمت مرقد حضرت امیر علیه‌السلام رفتم . آن جا هم مغازه‌ها بسته بودند .
. متحیر بودم که خدایا چه کنم

گفتم : خدایا! اینا زوآر حضرت امیر علیه‌السلام هستند و از بستگان من .
در این حال که این حرفها را بخود زمزمه می‌کردم ، دیدم : مغازه‌ای در آن طرف باز است . حال آنکه من چنین مغازه‌ای را قبلا ندیده بودم .
چند گام به طرف مغازه رفتم یک وقت متوجه شدم که مغازه دار سلام

کرد . گفت چه می‌خواهی؟ آنچه احتیاج داشتم به او گفتم تمامی آنچه را
که می‌خواستم ، به من داد . قرار شد پولش را بعد ، پرداخت کنم . چند
قدمی که آمدم ، برگشتم و به عقب نگاه کردم . نه مغازه‌ای بود و نه
کسی!

از دانایی پرسیدم

نظر شما در مورد مولا علی (ع) چیه؟

ایشان پرسید : بهترین مکان کجاست ؟

گفتم : مسجد

پرسید : بهترین جای مسجد کجاست ؟

گفتم : محراب

پرسید : بهترین عمل چیه؟

گفتم : نماز

پرسید : بهترین نماز ؟

گفتم نماز صبح

پرسید : بهترین قسمت نماز؟

گفتم: سجده

پرسید : بهترین قسمت بدن ؟

گفتم : سر

پرسید : بهترین قسمت سر ؟

گفتم پیشانی

پرسید : بهترین ماه؟

گفتم رمضان

پرسید : بهترین شب؟

گفتم شب قدر

پرسید : بهترین نحوه مردن ؟

گفتم شهادت

آنوقت به من گفت

مولا علی در ماه رمضان در شب قدر در مسجد در محراب مسجد ،

در حال نماز ،

نماز صبح در سجده نماز فرق مبارکش شکافت

یعنی هنوز مات و مبهوت این نتیجه گیری بسیار زیبا هستم

عقیده ابن عربی درباره امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مکاشفه علامه
طباطبایی

آیت الله طباطبایی و ابن عربی آیت الله طباطبائی و ابن عربی مکاشفه
علامه طباطبائی و ابن عربی

به نقل از وبلاگ حجت الاسلام فلاح تفتی : تقریباً دو هفته پیش
برخوردی با حجه الاسلام بخشی از اساتید اخلاق و شاگردان علامه
طباطبایی (ره) داشتم و چند دقیقه ای با ایشان به گفتگو پرداختم. من از
ایشان نظر علامه طباطبایی در مورد شخصیت و عقیده محی الدین ابن
عربی را جویا شدم و ایشان در پاسخ، قضیه ی عجیبی را از علامه
طباطبایی نقل فرمودند.

علامه طباطبایی در مورد ابن عربی

ابن عربی منکر ولایت ...

حجه الاسلام بخشی فرمودند: بنده در یک جلسه خصوصی که در خدمت علامه طباطبایی بودم، ایشان فرمودند: «یکبار در عالم بیداری (نه خواب) محی الدین را در اتاق دیدم و از او در مورد ولایت آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) پرسیدم. اما محی الدین جوابی نداد و سکوت کرد! علامه طباطبایی در ادامه فرمودند: من از سکوت او فهمیدم که هنوز در اعتقاد «!! به ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) دچار مشکل است

قابل توجه است که حجه الاسلام بخشی تأکید داشتند قضیه ای که علامه طباطبایی فرمودند در عالم بیداری بوده نه خواب و رؤیا

امروز فهمیدم که علی علیه السلام کیست!

خاطره مقام معظم رهبری: وقتی منزل شهید ارمنی مانوکیان رفتیم و از

شهید تعریف کردند. ما فهمیدیم نام این شهید بزرگوار، شهید

«مانوکیان» است و به اندازه شهیدان «بابایی»، «اردستانی» و «دوران»، پرواز

، بمب افکن رهگیر F عملیاتی جنگی داشته است. خلبان هواپیمایش ۱۴

بوده و بالای صد سُرّتی پرواز موفق در بغداد داشته است. بعد

هواپیمایش را توی دژ آهنی بغداد می زنند و شهید، هواپیما را تا آن جا

که ممکن است، اوج می دهد و هواپیما در اوج تا نقطه صفر خودش که

اتمسفر است، بالا می آید و بقیه اش را به سمت ایران سرازیر می کند.

موتورهای هواپیما منهدم می شوند و هواپیما لاشه اش توی خاک ایران

می افتد؛ ولی چون دیگر سیستم برقی هواپیما کار نمی کرده، نتوانسته

ایجکت کند و نشد که چتر برای شهید کار کند. سرانجام، هواپیما به

زمین خورد و وی به شهادت رسید. او ارمنی ای بود که حتی حاضر نشد

لاشه هواپیمای جمهوری اسلامی به دست عراقی‌ها بیفتد. این بزرگوار در نیروی هوایی، مشهور است.

مادر شهید گفت: آقا! حالا که منزل ما هستید، من می‌توانم جمله‌ای به شما عرض کنم؟ آقا گفت: بفرمایید، من آمدم این‌جا که حرف شما را بشنوم. گفت: ما هر چند با شما از نظر فرهنگ دینی فاصله داریم، اما در روضه‌هایتان شرکت می‌کنیم؛ ولی خیلی مواقع داخل نمی‌آییم. روز شهادت امام حسین علیه‌السلام، روز عاشورا و تاسوعا، به دسته‌های سینه‌زنی امام حسین علیه‌السلام، شربت می‌دهیم و می‌آییم توی دسته‌هایتان می‌نشینیم؛ ظرف یک‌بار مصرف می‌گیریم که شما مشکل خوردن نداشته باشید. توی مجالس شما شرکت می‌کنیم و بعضی از حرف‌ها را می‌شنویم. من تا الآن بعضی چیزها را نمی‌فهمیدم. می‌گفتند: مسلمان‌ها یک رهبری داشتند به نام علی علیه‌السلام که دستش را بستند و ۲۵ سال حکومتش را غصب کردند؛ نمی‌فهمدم یعنی چی! می‌گفتند: آخر شب، نان و خرما می‌گذاشت روی کولش می‌رفت خانه یتیمان که این را هم نمی‌فهمیدم؛ ولی امروز فهمیدم که علی علیه‌السلام کیست؛

امروز با ورود شما به منزلمان، با این همه گرفتاری‌ای که دارید، وقت گذاشتید و به خانه من غیر دین خودتان تشریف آوردید. اُسُقُف ما، کشیش محله ما هم به خانه ما نیامده است! شما رهبر مسلمین هستید. من فهمیدم علی علیه‌السلام که خانه یتیم‌هایش می‌رفت، چه قدر بزرگ است.

علامه گفت: مگر نه اینکه در قران آمده است (و ان قيل لكم ارجعوا

فارجعوا)،

روزی علامه امینی صاحب کتاب ارزشمند الغدير، با جمعی نشسته بودند که یکی از روحانیون اهل سنت، اجازه ورود خواستند تا سوالی مطرح کنند. پس از اینکه به حضور آمدند عرض کردند: جناب شیخ ما معتقدیم علی (ع) خلیفه چهارم راشدین است و شما معتقدید اولی آنها. مگر نه اینکه علی (ع) مسلمان و پیرو رسول خدا بوده است پس اصرار شما به ارجحیت او نسبت به سه خلیفه قبلی چیست؟ علامه جواب داد: مگر علی هم مسلمان بود؟! همه سکوت کردند، عالم سنی گفت یعنی چه؟ خب معلوم است که مسلمان بود، علامه گفت: نه من فکر میکنم که علی اصلا مسلمان نبود!! مجددا عالم سنی گفت: چه میگویید شیخ؟ منظورت چیست؟ علامه گفت: مگر نه اینکه در قران آمده است (و ان قيل لكم ارجعوا فارجعوا)، اگر درب خانه مسلمانی را زدید و باز نکرد برگردید، ولی تا آنجا که من میدانم عمر با لگد درب خانه را شکست و پهلوی دختر رسول خدا را که پشت در بود شکست!! آیا به نظر شما علی و

فاطمه و اهل بیت خانه رسول خدا مسلمان بودند؟! در این هنگام عالم
سنی سر به زیر افکند و بی هیچ صحبتی مجلس را ترک کرد

منبع: سیره علما

هر زمان که می‌شد در خانه کمک زهرایش می‌کرد

عدس‌ها را پاک کرد. آرد را خمیر کرد. تنور را روشن کرد. نان را پخت.
جارو هم کرد. سفره که انداخت لقمه گرفت برای بچه‌ها. آب از چاه
کشید و... کارهای خانه را باید چه کسی انجام دهد؟! کار برای خدا باشد
هر کس سبقت بگیرد برنده است. هر زمان که می‌شد در خانه کمک
»زهرایش می‌کرد. «منبع: کافی جلد ۵

علی (ع) شبی به چه کسی صد درهم کمک کرد؟

سی دینار (معادل سیصد درهم) هدیه دادند به پیامبر. در همان مسجد،
رسول خدا صل الله علیه و اله بخشید به علی علیه السلام. علی علیه السلام
ان را به سیصد درهم تبدیل نمود. وقتی حضرت از مسجد که بیرون آمد.
زنی را دید که با حالی درمانده درخواست کمک کرد. علی صد درهم را

به زن بخشید. زن لکنت گرفت و در سیاهی شب چشمانش مردی را دید
که در انتهای کوچه ناپدید شد.

صبح نشده شایعه پیچید. علی دیشب به زن بدکاره صد درهم کمک
کرده. شب بعدی مردی درخواست کمک کرد. علی قدم آهسته کرد و
صد درهم دوم را هم داد به همان مرد. شایعه ادامه داشت: علی دیشب
به یک دزد صد درهم داده است.

شب سوم بود و صد درهم سوم را هم به مردی داد که در مسیرش بود و
در سکوت نگاه خاصی داشت. دوباره صبح و شایعه! علی دیشب به یک
ثروتمند صد درهم داده است. بیکارها و منافقها ایستاده بودند تا علی
هر کاری کند خرابش کنند.

آمد نشست مقابل رسول خدا. پیامبر صلی الله علیه و اله حال علی را
می دانست. خدا نیت های علی را می داند و جبرئیل خبر آورده بود که:

خداوند صدقه هایت را پذیرفت. زن بدکاره به دعای تو توبه کرد و با
مردی ازدواج کرد. صد درهم شد خرج ازدواجش! مرد دزد توبه کرد و
صد درهم شد سرمایه اش! مرد ثروتمند هم اهل خمس و زکات نبود به
«نیت تو توبه کرد!» منبع: کتاب پدر

جلوه‌هایی از رفتار امام علی (ع) با خانواده و اطرافیان

حُسن همراهی

مرد یهودی در بیرون شهر، علی را دید. باهم همراه شدند تا رسیدند سر
دوراهی. باید جدا می‌شدند. یهودی دید که او دارد همراهش می‌آید.
تعجب کرد علی گفت: «این که همراهت می‌آیم، حسن همراهی است.»
بدرقه اش کرد. یهودی بعدها در جستجوی دوست بیابانی اش به شهر
رفت. تازه فهمید علی علیه السلام کیست! مسلمان شد. به حسن اخلاق
«علی مسلمان شد.» منبع: کافی، جلد ۲

خلیفه مسلمانان را به کار واداشتی؟

علی داشت از کنار زن می‌گذشت، دید دارد به زحمت مشک آب را می‌برد و نفرین هم... رفت و گفت: «خانم بدهید من کمکتان کنم.» در مسیر زن به خلیفه ناسزا می‌گفت و علی علیه السلام در سکوت تا کنار خانه قدم برمی‌داشت. از میان حرف‌ها متوجه شد که همسر شهید است و یتیم دار. رفت و با دست پر آمد. زن دعا به جانش کرد و نفرین به جان علی!

اجازه گرفت داخل خانه شد. زن تشکر کرد و شکایت از خلیفه! علی تنورشان را روشن کرد، نان پخت برایشان... زن ثنایش گفت و ناسزا به علی علیه السلام! با بچه هایش بازی کرد، برایشان لقمه گرفت. زن همسایه آمد. مرد را دید و شناخت. گفت: «خلیفه مسلمانان را به کار واداشتی؟»

موقع رفتن علی از زن حلالیت طلبید و زن مبهوت و شرمنده حرف‌هایی بود که زده بود. علی علیه السلام همانی بود که نان و خرما هر شب کنار در خانه شان می گذاشت و زن همانی بود که نفهمیده بود

در عرب رسم نبود دخترداری

در عرب رسم نبود دخترداری. اما علی علیه السلام دخترانش را می‌نشاند روی پایش با آن‌ها بازی می‌کرد و نازشان را هم می‌خرید. چنان محترم بزرگشان کرده بود که وقتی زینب سلام الله علی‌ها وارد اتاق می‌شد حسین علیه السلام مقابلش بلند می‌شد

ماه‌م مثل همه مسلمانان

عقیل برادر علی علیه السلام بود. فقر و قرض، زندگی را برای عقیل سخت کرده بود. آمد کوفه، به خانه برادرش علی. امام خوشحال از دیدن عقیل به حسن گفت: «برای عمویت پیراهن بیاور.» حسن پیراهن خودش را آورد و قابل عمو گذاشت. روز خوبی بود تا چشم که دو برادر بالای پشت بام نشستند و از قدیم و جدید صحبت کردند.

سفره شام را که انداختند. عقیل چشم به سفره دوخت و گفت: «غذا همین است؟ همه اش؟» علی علیه السلام بسم الله گویان سر سفره نشست و فرمود: «مگر این نعمت خدا نیست؟ شکر می‌کنم من» عقیل کلافه شده بود. با خودش نالید. پس از لذت غذای ناب خبری نیست حاجت خودم را بگویم و بروم. عقیل گفت: «قرض زیاد دارم. دستور بده پردازند. برادرت را کمک کن.» علی نگاهش کرد و پرسید: «چقدر مقروضی.» امید به دل عقیل راه پیدا کرد زود گفت: «صد هزار درهم.»

امام پاسخ داد: «چقدر زیاد. متاسفم برادر جان من این قدر پول ندارم.
ولی وقتی سهمم را از بیت المال بگیرم کمکت خواهم کرد. صبر کن.»
عقیل پرسید: «صبر کنم؟ از بیت المال و خزانه که دست توست بردار و
بده.» امام دست از غذا کشید. عمیق برادرش را نگاه کرد و فرمود:
«تعجب می‌کنم خزانه دولت به من و تو چه ربطی دارد. ماهم مثل همه
مسلمانان هستیم. من از حقوق خودم کمکت خواهم کرد»

سوال و جواب از امیرالمومنین(ع)

شخصی از امام(ع) پرسید

یا علی ، به من بگو واجب کدام است ؟ واجب تر کدام است ؟

نزدیک کدام است ؟ نزدیک تر کدام است ؟

عجیب کدام است ؟ عجیب تر کدام است ؟

مشکل کدام است ؟ مشکل تر کدام است ؟

امیرالمومنین در پاسخ فرمود

واجب ، ترک گناه است و واجب تر از آن توبه‌ی از گناه است

نزدیک ، قیامت است و نزدیک تر از آن مرگ است

عجیب ، بی‌وفایی دنیاست و عجیب تر از آن دل بستن به این دنیای

بی‌وفاست

مشکل ، سرازیر قبر شدن است و مشکل تر از آن با دست خالی سرازیر
قبر شدن است

پرسید و .

یا علی ، به من بگو من از کجا بفهمم خدا عبادت های مرا قبول کرد ؟

از کجا بفهمم خدا گناهان مرا آمرزیده است ؟

از کجا بفهمم خدا عبادت های مرا قبول نکرد و مردود اعلام شد ؟

از کجا بفهمم خدا گناهان مرا نیامرزید و در نامه ی عمل من ثبت شد ؟

امیرالمومنین فرمود

اگر یک عبادتی انجام داده اید و بعد از آن عبادت ، خدا به شما توفیق

داد عبادت دوم را انجام بدهید ، آن عبادت دوم دلیل بر آن است که

خدا عبادت اول را از شما قبول کرد . چون عبادت اول تان را قبول کرد

.لذا به شما توفیق ورود به عبادت دوم را عنایت کرد

اگر شما یک گناه و معصیتی مرتکب شدید ، منتهی بعد از آن گناه خدا به شما توفیق داد یک طاعت و عبادتی انجام داده اید ، این عبادت بعد از معصیت دلیل بر این است که خدا معصیت شما را آمرزیده است و مورد بخشش قرار داد لذا به شما توفیق داد که مرتکب طاعت و عبادتی بشوید.

اگر اول یک طاعت و عبادتی انجام دادید ، بعد از آن عبادت مرتکب گناه و معصیتی شدید ، آن گناه بعد از عبادت دلیل بر این است که خدا عبادت شما را قبول نکرد و مردود اعلام شد لذا مرتکب گناه شدید ، چون اگر عبادت ، عبادتِ مقبول بود می بایست شما را از گناه بازدارد . همین که بعد از عبادت معصیت کردید ، این معصیت دلیل بر این است که آن عبادت مقبول نبود.

اگر یک گناهی انجام دادید و بعد از آن مرتکب گناه دوم شدید ، آن گناه دوم دلیل بر آن است که خدا گناه اول تان را نیامرزید ، لذا مرتکب

گناه دوم شدید. اگر مرتکب گناه سوم بشوید ، گناه سوم دلیل بر این است که خدا گناه دوم را بر شما نبخشید

پرسید و .

یا علی ، خدا در کتاب زبور داوود پیامبر وحی فرستاد که من چهار چیز را در چهار جا مخفی نمودم . به من بگو آن چهار چیز کدامند ؟

:امیرالمومنین فرمود

خدا اولیای خود را در میان شما بندگان پنهان نمود پس هیچ بنده ای 1. از بندگان خدا را کوچک شمارید و او را مورد تحقیر قرار مدهید شاید او ولی ای از اولیای خدا باشد و شما ندانید

خدا رضا و خشنودی خود را در طاعت و عبادت شما بندگان پنهان 2. کرد پس هیچ عبادتی را کوچک شمارید و از آن صرف نظر نکنید شاید رضای خدا در همان عبادت کوچک شما نهفته باشد و شما ندانید

خدا خشم و غضب خود را در گناه و معصیت شما بندگان پنهان نمود ، 3.
پس هیچ معصیتی را کوچک شمارید و آن را مرتکب نشوید شاید خشم
...خدا در همان معصیت کوچک شما نهفته باشد و شما ندانید

خدا اجابت خود را در دعا‌های شما بندگان پنهان کرد پس هیچ دعایی 4.
را کوچک شمارید و از آن صرف نظر نکنید شاید اجابت خدا در همان
دعای کوچک شما نهفته باشد و شما ندانید

و پرسید

یا علی ، غذای روح انسان کدام است ؟

امیرالمومنین فرمود : سه چیز است ؛

1. ذکر ای که از زبان تان عبور نماید و به قلب شما راه پیدا کند.

2. توبه ای که نصوح باشد یعنی انسان دیگر به آن گناه بازگشت ننماید.

3. موعظه ای که بر جان بنشیند و قلب آدم را زیر و رو کند.

پرسید و

. یا علی ، زهد را در یک جمله برای من تعریف کن

امیرالمومنین فرمود : خدا در یک جمله ی قرآن زهد را به زیبایی تعریف

فرمود

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ (سوره مبارکه حدید ، آیه

(شریفه 23

زاهد کسی ست که آنچه از خوشی های زندگی نصیب او می شود ، خود

را نبازد و آنچه از ناخوشی ها نصیب او می شود ، به ناله و زاری نیفتد

دستت را بخاطر قران بخشیدم...

مردی به نزد امام علی علیه السلام آمد و اعتراف به دزدی کرد و از امام علیه السلام خواست که حد را بر او جاری کند. امام فرمود
«آیا چیزی از قرآن را خوانده ای؟» گفت: بلی! سوره بقره را»

«امام فرمود: «دستت را به سوره بقره بخشیدم

اشعث منافق صدای خود را بلند کرد و گفت

آیا حدی از حدود خدا را تعطیل می کنی؟

امام علیه السلام راه بخشیدن خود را فرمود

تو از کجا این را می دانی؟ اگر بینه بر علیه او اقامه شد امام نمی تواند «
او را عفو کند، و اگر مرد بر علیه خودش اقرار کرد امام می تواند او را
«ببخشد یا دست او را قطع کند

بلی، امام حد را قبل از اقامه بینه می بخشد. اما بعد از اقامه بینه بر حسب
فقه اهل بیت علیهم السلام این گونه نیست. ضمن اینکه این حکم بعد از

ادای حقوق صاحبان اموال بوده است. به عبارت دیگر بخشش حد، مانع
. از ادای حق صاحبان حقوق نمی شود

پاسخ حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به سؤال علم بهتر است یا ثروت؟

جمعیت زیادی دور حضرت علی(علیه السلام) حلقه زده بودند. مردی

وارد مسجد شد و در فرصتی مناسب پرسید

یا علی! سؤالی دارم. علم بهتر است یا ثروت؟

علی(ع) در پاسخ گفت: علم بهتر است؛ زیرا علم میراث انبیاست و مال و

ثروت میراث قارون و فرعون و هامان

مرد که پاسخ سؤال خود را گرفته بود، سکوت کرد. در همین هنگام مرد

دیگری وارد مسجد شد و همان طور که ایستاده بود بلافاصله پرسید

اباالحسن! سؤالی دارم، می توانم بپرسم؟ امام در پاسخ آن مرد گفت:

بپرس! مرد که آخر جمعیت ایستاده بود پرسید: علم بهتر است یا

ثروت؟

علی فرمود: علم بهتر است؛ زیرا علم تو را حفظ می‌کند، ولی مال و ثروت را تو مجبوری حفظ کنی.

نفر دوم که از پاسخ سؤالش قانع شده بود، همان‌جا که ایستاده بود نشست. در همین حال سومین نفر وارد شد، او نیز همان سؤال را تکرار کرد، و امام در پاسخش فرمود

علی فرمود: علم بهتر است؛ برای شخص عالم دوستان بسیاری است، ولی برای ثروتمند دشمنان بسیار.

هنوز سخن امام به پایان نرسیده بود که چهارمین نفر وارد مسجد شد. او در حالی که کنار دوستانش می‌نشست، عصای خود را جلو گذاشت و پرسید: یا علی! علم بهتر است یا ثروت؟

حضرت علی در پاسخ به آن مرد فرمودند: علم بهتر است؛ زیرا اگر از مال انفاق کنی کم می‌شود؛ ولی اگر از علم انفاق کنی و آن را به دیگران بیاموزی بر آن افزوده می‌شود.

نوبت پنجمین نفر بود. او که مدتی قبل وارد مسجد شده بود و کنار ستون مسجد منتظر ایستاده بود، با تمام شدن سخن امام همان سؤال را تکرار کرد.

حضرت علی در پاسخ به او فرمودند: علم بهتر است؛ زیرا مردم شخص پولدار و ثروتمند را بخیل می‌دانند، ولی از عالم و دانشمند به بزرگی و عظمت یاد می‌کنند.

با ورود ششمین نفر سرها به عقب برگشت، مردم با تعجب او را نگاه کردند، یکی از میان جمعیت گفت: حتماً این هم می‌خواهد بداند که علم بهتر است یا ثروت! کسانی که صدایش را شنیده بودند، پوزخندی زدند. مرد، آخر جمعیت کنار دوستانش نشست و با صدای بلندی شروع به سخن کرد: یا علی! علم بهتر است یا ثروت؟

امام نگاهی به جمعیت کرد و گفت: علم بهتر است؛ زیرا ممکن است مال را دزد ببرد، اما ترس و وحشتی از دستبرد به علم وجود ندارد. مرد ساکت شد.

همهمه‌ای در میان مردم افتاد؛ چه خبر است امروز! چرا همه یک سؤال را

می‌پرسند؟ نگاه متعجب مردم گاهی به حضرت علی و گاهی به

تازه‌واردها دوخته می‌شد. در همین هنگام هفتمین نفر که کمی پیش از

تمام شدن سخنان حضرت وارد مسجد شده بود و در میان جمعیت

نشسته بود. پرسید: یا اباالحسن! علم بهتر است یا ثروت؟

امام فرمودند: علم بهتر است؛ زیرا مال به مرور زمان کهنه می‌شود، اما

علم هرچه زمان بر آن بگذرد، پوسیده نخواهد شد.

در همین هنگام هشتمین نفر وارد شد و سؤال دوستانش را پرسید که

امام در پاسخش فرمود: علم بهتر است؛ برای اینکه مال و ثروت فقط

هنگام مرگ با صاحبش می‌ماند، ولی علم، هم در این دنیا و هم پس از

مرگ همراه انسان است. سکوت، مجلس را فراگرفته بود، کسی چیزی

نمی‌گفت. همه از پاسخ‌های امام شگفت‌زده شده بودند که نهمین نفر هم

وارد مسجد شد و در میان بهت و حیرت مردم پرسید: یا علی! علم بهتر

است یا ثروت؟

امام در حالی که تبسمی بر لب داشت، فرمود: علم بهتر است؛ زیرا مال و ثروت انسان را سنگدل می‌کند، اما علم موجب نورانی شدن قلب انسان می‌شود.

نگاه‌های متعجب و سرگردان مردم به در دوخته شده بود، انگار که انتظار دهمین نفر را می‌کشیدند. در همین حال مردی که دست کودکی در دستش بود، وارد مسجد شد. او در آخر مجلس نشست و مشتی خرما در دامن کودک ریخت و به روبه‌رو چشم دوخت. مردم که فکر نمی‌کردند دیگر کسی چیزی بپرسد، سرهایشان را برگرداندند، که در این هنگام مرد پرسید: یا اباالحسن! علم بهتر است یا ثروت؟ نگاه‌های متعجب مردم به عقب برگشت. با شنیدن صدای علی مردم به خود آمدند

علم بهتر است؛ زیرا ثروتمندان تکبر دارند، تا آنجا که گاه ادعای خدایی می‌کنند، اما صاحبان علم همواره فروتن و متواضع‌اند. فریاد هیاهو و شادی و تحسین مردم مجلس را پر کرده بود

سؤال کنندگان، آرام و بیصدا از میان جمعیت برخاستند، هنگامیکه آنان
مسجد را ترک میکردند، صدای امام را شنیدند که میگفت: اگر تمام
مردم دنیا همین یک سؤال را از من میپرسیدند، به هر کدام پاسخ
متفاوتی میدادم.

منبع: کشکول بحرانی، ج ۱، ص ۲۷. به نقل از امام علی بن ابی طالب،
ص ۱۴۲

چرا حضرت علی(علیه السلام) نام فرزند خود را عثمان نهاد؟

حال بررسی می کنیم که چرا حضرت علی(علیه السلام) نام فرزند خود را "عثمان" نهاد.

روایتی در کتب تاریخی ذکر شده که حضرت امیرمومنان علی(علیه السلام) دوستی داشتند، به نام "عثمان بن مظعون" که او به عبادت کردن، معروف بود. امام آنقدر وی را دوست می داشتند که فرزندی از فرزندانشان را به نام او، نامگذاری فرمودند. «إِنَّمَا سَمَّيْتَهُ عَثْمَانَ، بعثمان بن مظعون أخی» نام فرزندم را به نام برادرم عثمان بن مظعون، عثمان نهادم.

حضرت علی (علیه السلام) در کتاب شریف نهج البلاغه، عثمان بن مظعون را بسیار ستوده است. ایشان در مدح او فرموده است: «**كان لي فيما مضى اخ في الله، تعظمه في عيني صغر الدنيا في عينه...**»

در زمان گذشته یک برادر الهی داشتم که مقام و منزلت او در چشم من « بسیار بزرگ و عظیم می نمود، به علت آن که دنیا در چشم او بسیار پست و حقیر بود. و او از تسلط نفس اماره و شهوت شکم بیرون بود؛ چیزی را که نمی یافت اشتها نمی کرد، و چون چیزی را می یافت، آن را بسیار به کار نمی بست.

و بیشتر اوقات، در سکوت بود؛ و اگر احیاناً سخنی می گفت، چنان سخنش مغزدار و پر حقیقت بود که دیگر مجال سخن برای گویندگان نمی گذاشت و چون آب زلال، ریال عطش پرسش کنندگان را فرو می نشاند.

و مرد متواضع و ضعیفی بود که دیگران بدین لحاظ او را بزرگ
نمی‌شمردند و شرائط آداب و حقوق او را رعایت نمی‌کردند و به او به
دیده حقارت می‌نگریستند؛ ولیکن در مقام جد و دفاع از حق و حریم
خدا چون شیر ژیان و چون افعی پُر زهر بیابان حمله می‌نمود

در مقام استدلال از هیچ حجت و برهانی فرو گذار نبود، مگر آن که خود
به قضاوت راستین خود متکی بوده و با بصیرت کامل در آن امر وارد
می‌شد؛ و بنابراین هیچ استدلالی نمی‌کرد مگر آنکه حاکم و پیروز
می‌شد.

به هیچ عنوان از درد، شکوه و گلایه نمی‌کرد مگر وقتی که آن درد
برطرف شده و بهبودی حاصل گشته بود

آنچه می‌گفت خود نیز عمل می‌نمود؛ و آنچه را که عمل نمی‌نمود در آن
مورد چیزی نمی‌گفت

زمانی که بالبداهه و ناگهان دو امر بر او روی می‌آورد که ناچار باید یکی از آن دو را بجای آورد، آن یکی را که موافق رضای نفس اماره و هوای خویشان بود توجه نموده و با آن مخالفت می‌کرد.» (نهج البلاغه، خطبه

۲۸۹)

امام علی (ع) فرمود : در خاتمه تورات پنج جمله است که دوست دارم
هر روز بامداد آن را مطالعه کنم: 1- عالم بی عمل با شیطان برابر است.
2- سلطان بی عدالت با فرعون برابر است . 3- فقیر طمعکاری که در
برابر توانگران خضوع کند با سگ همانند است. 4- ثروتی که از آن در
امور خیر سودی نبرند با سنگ و آجر یکسان است. 5- زنی که بدون
ضرورت و نیاز بیرون رود با کنیز برابر است. نصایح صفحه 223

نزول سوره والعادیات...

علی (علیه السلام) بدستور پیامبر خدا(ص) با سربازان اسلام به سوی عراق رهسپار شد و در مسیر راه ، همه جا علی (علیه السلام) در کنار جاده می رفت ، سپس آنان را در یک راه دشواری برد و از آنجا آنان را به دهانه آن درّه (که دشمن در وسط آن درّه بود) آورد وقتی که نزدیک سپاه دشمن رسید، فرمان داد که یاران ، دهان اسبان خود را ببندند و آنها را در جای مخصوصی نگهداشت و فرمود: ((از اینجا حرکت نکنید)). و خودش پیشاپیش سپاه حرکت کرد و در یک سوی سپاه ایستاد و همانجا توقف کردند تا سپیده سحر دمید، هماندم از چهار طرف به دشمن حمله کردند، دشمن ناگهان دریافت که غافلگیر شده و قادر به دفاع از خود نیست و در نتیجه دشمنان ، تار و مار شدند و مسلمین بر آنان پیروز گشتند و سوره ((عادیات)) (صدمین سوره قرآن) در شائن آنان نازل گردید.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قبل از بازگشت سپاه اسلام، پیروزی
مسلمین را به اصحابش مژده داد، و دستور فرمود که: ((به استقبال
(امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بروند

مسلمین مدینه، در حالی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پیشاپیش آنان بود به استقبال علی (علیه السلام) شتافتند. و دو صف را
برای استقبال تشکیل دادند. هنگامی که سپاه اسلام فرارسیده همینکه
چشم علی (علیه السلام) به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) افتاد (به
احترام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از اسب پیاده شد) پیامبر
(صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرمود:

ارْكَبْ فَإِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ عَنَّكَ رَاضِيَانِ؛ ((سوار شو که خدا و رسولش از))
(تو رضی هستند).

علی (علیه السلام) از شنیدن این مژده بر اثر خوشحالی اشک شوق
ریخت و گریه کرد، در اینجا بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)
به علی (علیه السلام) رو کرد و این گفتار تاریخی را فرمود:

يا عَلِيُّ! لَوْلا اَنَّنى اَشْفَقُ اَنْ تَقُولَ فِىكَ طَوَائِفُ مِنْ اُمَّتى مَاقَالَتِ النَّصارى ((
فِى الْمَسِيحِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ (عليه السلام) لَقُلْتَ فِىكَ مَقَالاً لا تَمُرُّ بِمَلٍّ مِنْ
النَّاسِ الاَّ اَخَذُوا التُّرابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْكَ لِلْبَرَكةِ)).

اگر ترس آن نداشتم که گروهی از امت من ، مطلبی را که مسیحیان ((
درباره حضرت مسیح (عليه السلام) می گویند ، درباره تو بگویند، در
حقّ تو سخنی می گفتم که از هر جا عبور کنی ، خاک زیر پای تو را برای
تبرک بر گیرند)). (زندگی دوازده امام (ع)

احترام شایان پیامبر (ص) به علی (ع)

جابر (ره) می گوید: من و عباس عموی پیامبر (ص) در حضور پیامبر (ص) بودیم ، ناگهان علی (ع) نزد ما آمد و سلام کرد، پیامبر (ص) به احترام او برخاست و جواب سلام او را داد و بین دو چشم او را بوسید و سپس با احترام خاصی آن حضرت را در جانب راست خود نشاند.

عباس عرض کرد: ای رسول خدا آیا علی (ع) را دوست داری ؟

پیامبر (ص) فرمود:

یا عم و الله ، ان الله اشد حبا له منی

(ای عمو! سوگند به خدا، خداوند بیشتر از من علی (ع) را دوست دارد).

سپس فرمود: خداوند، فرزندان هر پیامبری را در نسل خود آن پیامبر

قرار داد ولی فرزندان مرا در نسل علی (ع) قرار داده است (ذخائر

العقبی طبری ، ص 67).

بَنی آدَم اعضای یکدیگرند

که خوبان آن نوگر حیدرند

همان ها که بر "عشق" نوگر شدند

ز حور و پری و ملک برترند

بُود نوگری بر درش افتخار

که خاک رهش میثم و قنبرند

مُحِبَّان حیدر علی طینت آند

که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عُضوی به درد آورَد روزگار

مَدَد گیرد از صاحب ذوالفقار

علی بی بدیل است و مثل علی

نَزاید دِگر مادر روزگار

إِهانت کُند گر کسی بر ولی

دِگر عُضوها را نماند قرار

تو کز مِحنت دیگران بی غمی

مَزَن لافِ عِشقِ علی را دمی

علی بوده غَمخوار درماندگان

علی بوده بر زخمِ دین مرهمی

"اگر یار بیچاره ای "یا علی

"و گر غیر اینست "نامحرمی

تو گر مُنکر مُرتضی بوده ای

نَشايد که نامَت نَهَنَد آدمی

امام علی علیه السلام بسیار صدقه می داد و به مستمندان کمک مالی می کرد.

شخصی به آن حضرت عرض کرد: کم تصدق الا تمسک! چقدر زیاد صدقه می دهی، آیا چیزی برای خود نگه نمی داری؟

امام علی علیه السلام در پاسخ فرمود: آری به خدا سوگند، اگر بدانم که خداوند انجام یک واجب - و انجام یک وظیفه - را قبول می کند، از زیاده روی در انفاق خودداری می کردم، ولی نمی دانم که آیا این کارهای من مورد قبول خداوند هست یا نه؟ چون نمی دانم، آنقدر می دهم تا بلکه یکی از آنها قبول گردد

"ما در لحظه مرگ دوستانمان بالا سرشان می رویم"

شاگرد شیخ انصاری دچار شک به این روایت شده بودند که
امیرالمومنین علیه السلام فرمودند "ما در لحظه مرگ دوستانمان بالا
سرشان می رویم" برایش سوال شده بود که چگونه حضرت علیه السلام
بالا سر همه می روند؟ شاگرد شیخ سب امیرالمومنین علیه السلام را
خواب دید. حضرت علی علیه السلام تشریف آورده بودند منزلشان. به
هر طرف که نگاه می کرد چهره امیرالمومنین علی علیه السلام را می
دید. حضرت علیه السلام به او فرمودند: شیخ آنچه ر فضائل ما می گویند
شما بپذیرید و شک نکنید من بالای سر همه دوستانم در لحظه مرگ می
آیم ولو اینکه همشان در یک لحظه در حال جان دادن باشند

ماده موجودات؟

امام صادق علیه السلام به جابر بن حیان علم ماده را آموزش داد. آنگاه به او فرمود

ای جابر! اگر من تو را لایق و سزاوار نمی دانستم این علم را به تو نمی آموختم. سپس امام با ذکر مطالبی دیگر، فرمود: جابر! این همان مشکلی بود که دانشمندان یونان با آن مواجه بودند و برای حل آن نامه‌ای به معاویه نوشتند و سوال کردند که: ماده اصلی موجودات چیست؟

معاویه نیز همه دانشمندان شهر شام را جمع کرده و از آنان سوال کرد لیکن همگی آنها از پاسخ آن عاجز شدند. معاویه ناچار شد برای حل این پرسش شخصی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بفرستند تا جواب بگیرد. لذا شخصی را روانه شهر مدینه کرد. نماینده معاویه وقتی خدمت امام علیه السلام رسید سوال را خدمت ایشان داد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ فرمود: ماده موجودات آب است.

معاویه آن پاسخ را نیز برای پادشاه روم فرستاد

راس الجالوت دانشمند یهودیان خدمت آن حضرت رسید و گفت: یا

علی! این جوابی که بیان کردید آیا مدرک قرآنی دارد؟

حضرت فرمود: آری! آنجا که در سوره انبیاء آیه ۳۰ می فرماید:

"وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا" (بحار الأنوار ج ۴۰ ص ۲۲۴)

معاویه عصبانی می شود...

معاویه وارد مکه شد،

گروهی بر معاویه وارد شدند و گفتند: آیا میدانی که ابن عباس تفسیر
قرآن میکند

معاویه گفت

خب ابن عباس پسر عمه ی پیغمبر بوده، او از هاشمیان است! اگر او
!نکند که تفسیر کند؟

گفتند: تفسیر میکند آیات رو به نفع علی بن ابیطالب ! ما از این شاکی
!هستیم

معاویه گفت: خودم رسماً وارد مجلس میشوم و جمعشان را برهم میزنم

معاویه وارد مجلس تفسیر ابن عباس میشود، ابن عباس با چنان کیفیتی
!تفسیر آیات میکرد که معاویه هیچ جای اعتراضی بر خود ندید

:بعد از مجلس معاویه رو به ابن عباس کرد و گفت

ابن عباس تو تفسیر آیات میکنی یا فضائل علی بن ابیطالب را بازگو
میکنی؟

ابن عباس گفت

معاویه به من بگو کجای قرآن است که فضائل علی بن ابیطالب نیست؟
از خودت هم سوال میکنم جواب میدهی؟

أَنتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ "این آیه برای کیست معاویه؟"

معاویه گفت

رسول خدا فرمود منذر این امت منم و هادی وجود علی بن ابیطالب
است! ولی ابن عباس حتما باید این آیه را بخوانی؟

ابن عباس گفت : "إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ
يُطَهِّرَكُم تَطْهِيرًا" بگو این آیه برای کیست معاویه؟

معاویه گفت : این هم قصه ی طهارت و عصمت علی بن ابیطالب و اهل
بیتش است، درست! ولی حتما باید این را بخوانی؟

ابن عباس گفت : "إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَالَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ
الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ" معاویه این آیه برای کیست؟

معاویه گفت : زمانی که علی بن ابیطالب انگشتر در راه خدا داد این آیه
بر حق علی نازل شد، قبول دارم! ولی حتما این را باید بخوانی؟

ابن عباس گفت : "عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ" معاویه بگو این آیه در حق کیست؟

معاویه گفت : رسول خدا فرمود خبر عظیم علی بن ابیطالب است که هم مردم ازش میپرسند و هم من از علی خواهم پرسید، ولی ابن عباس حتما باید این را بخوانی؟

ابن عباس گفت : "وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا" بگو بینم این آیه برای کیست؟

معاویه گفت : پیغمبر فرمود حبل الله علی بن ابیطالب است دست به دامن علی بزنید و جای دیگر نروید که گمراه میشوید. ولی باید همین را تفسیر کنی؟

ابن عباس گفت : "كَفَى بِاللّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ" این آیه برای چیست معاویه؟

معاویه گفت : این قصه قصه ی علم علی بین ابیطالب است که خدا همه ی علم جاری رو در سیره ی او تعریف میکند، ولی لازم است حتما این را بخوانی؟

ابن عباس گفت : "قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ" بگو به من که این آیه برای کیست؟

معاویه گفت : این هم ماجرای مباحله با اهل نجران است که خدا در این آیه علی بن ابیطالب را نفس پیغمبر میخواند، ولی برای مردم حتما باید همین را بخوانی؟

ابن عباس گفت : "سَالِ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ" این آیه برای چیست معاویه؟

معاویه گفت : روز غدیر شخصی نزد رسول خدا آمد و گفت این سخنان از خودت بود یا از خدا؟ پیغمبر فرمود امر رسالت بود،

شخص رو به پیغمبر کرد و گفت به خدا بگو بر من عذاب وارد کند که تحمل ولایت علی را ندارم و خداوند جلوی همگان دشمن علی را هلاک کرد، ابن عباس قبول دارم! آیا باید همین آیه را بخوانی؟

ابن عباس گفت : "یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ" این آیه دیگر برای چیست معاویه؟

معاویه گفت : این هم ماجرای ابلاغ ولایت علی بن ابیطالب است قبول دارم! ولی این را حتما باید بازگو کنی؟

ابن عباس گفت : "أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ" معاویه به من بگو این دگر
برای کیست؟

معاویه گفت : این آیه هم اکمال دیانت در پرتوی ولایت علی بن ابیطالب
است ولی آیه ای دیگر بخوان نه این

ابن عباس از جا بلند شد و گفت

معاویه به من بگو کجای قرآن را بخوانم که فضل علی بن ابیطالب
نباشد؟! کجا را بخوانم که از علی بیان نشده باشد

"معاویه گفت : اصلا ابن عباس بخوان "إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا"

ابن عباس: معاویه در این مورد هم شرمنده تم که حتی این آیه هم فضل
علی بن ابیطالب است

معاویه گفت : علی در این آیه دگر چه میکند ابن عباس؟

ابن عباس گفت : نشنیدی بعد از رسول خدا یک سال نگذشته بود که زلزله ای بر مدینه آمد که همه ی مردم از شدت وحشت از خانه به در شده بودند و علی در میانشان حاضر شد و خواند این آیه را و پایش را بر زمین کوبید و فرمود

زمین ! ابوتراب بر تو امر میکند آرام گیر

معاویه که از غضب بر خود میپیچید گفت

ابن عباس راحت بگو تا قرآن باشد، علی هم خواهد بود (بحار الانوار ج

۴۴ ص ۱۲۵)

یا مظهر العجائب

عمر به قیصر_ روم نامه نوشت که یا مسلمان شوید یا مہیای جنگ

شوید.

قیصر در جواب عمر نوشت من به همراه این نامه چهار نماینده از چهار
دین برای شما فرستادم یکی پیرو عیسی دیگری پیرو موسی و دیگری
پیرو داوود و آن یک پیرو ابراهیم خلیل اگر توانستی آن نمایندگان را
قانع کنی من شخصا مسلمان شده و کشورم را به شما تسلیم خواهم کرد
عمر با چهار نماینده رو برو شد هر چهارتا به اتفاق به عمر گفتند مژده
دین شما را در کتب خود داریم و میدانیم که آخرین شریعت تمام کتب
ما را میداند و معجزه از پیامبران ما نشان میدهد و ما اکنون منتظریم
عمر به مشاوران خود گفت من شش ماه تمام جان کدم که توانستم
سوره بقره را حفظ کنم حال از کتاب اینها بخوانم؟ مشاوران به اتفاق
گفتند آنها را به علی واگذار چرا که اگر نتواند انجام دهد رسوا میشود

که علی توانایی انجام چهار معجزه و خواندن چهار کتاب آسمانی را
ندارد

پس به این طریق آبروی علی میرود

پس عمر به دنبال مولای ما علی (ع) فرستاد اما علی ع فرمود هرکس
بامن کاری دارد خودش می آید

اینجا عمر دوباره از مولای ما خواهش کرد پس مولا فرمود هرکس مرا
بخواهد اینجا می آید

پس با اجبار عمر و مشاورانش و چهار نماینده به نخلستان رفتند مولا در
حال آبیاری بود پس عمر جریان نمایندگان را به مولا گفت

مولا علی (ع) پیرو دین داوود را صدا زد او جلو آمد علی گفت زبور را باز
کن صفحه فلان را پیدا کن و شروع کرد به خواندن زبور از حفظ آنهم به
صوت داوود نبی

پیرو داوود از هوش رفت وی را به هوش آوردند

پس مولا بیل خود را از دسته جدا کرد و بیل را مانند خمیر در آورد و از آن زرهی بافت پس به پیرو داوود فرمود آیا قانع شدی او با احترام فراوان مرید علی شد

پس مولا پیرو موسی را فرا خواند و به وی گفت کتاب تورات را باز کن فلان صفحه را بیاور و شروع کرد از تورات چند صفحه خواند و دسته بیل خود را بر زمین انداخت پس چوب همچون عصای موسی به اژدها تبدیل شد که سخت به عمر غضب داشت عمر گفت ای ابا الحسن الامان پیرو موسی از هوش رفت پس مولا دست به اژدها برد و دوباره به حالت اولش برگشت و شد دسته بیل پس به پیرو موسی فرمود قانع شدی پیرو موسی فوراً به مولا سجده کرد و گفت حقا که تو سرور جهانیانی

پس بفرمود آتشی فراوان ساختند حضرت به پیرو ابراهیم گفت فلان صفحه از کتاب خود را باز کن و از کتاب او چند صفحه خواند و قدم زنان وارد آتش شد عمر در پی او رفت اما دامنش آتش گرفت و فوراً به عقب برگشت مولا از درون آتش صدازد که ای پیرو ابراهیم قانع شدی؟ او هم چون دیگران سر تعظیم فرود آورد پس به اتفاق وارد قبرستانی

قدیمی شدند، حضرت امر کرد گوشه ای از قبرستان را کنند به اندازه
زیادی گود شد پس بفرمود ای بنده خدا به اذن خدا بلند شو این علیست
که تورا صدا میزند پس صدایی نیامد عمر گفت یا اباالحسن این دیگر از
عهده تو خارج است نمیتوانی، پس از چندی هیکلی از زیر خاک سر
برآورد و گفت لَبیک یا سیدی، آن هیکل آنچنان بزرگ و وحشتناک بود
که عمر از هوش رفت و خود را نجس کرد پس از مولا پرسید ای سرور
مومنان امری داشتید مولا فرمود خود را معرفی کن او گفت من در زمان
نوح زندگی میکردم متأسفانه به نوح ایمان نیاوردم پس اینگونه تا بحال
در عذاب گرفتار بودم من در دخمه ای عذاب میشدم شما مرا صدا زدید
تا زنجیر از پای من گشودند طول کشید اما در راه شنیدم به برکت قدوم
شما خدا مرا بخشیده پس مولا فرمود بجای خویش

باز گرد و شکر بسیار کن پس او دوباره به زیر خاک رفت مولا به پیرو
عیسی فرمود انجیل را باز کن فلان صفحه را بیاور و شروع کرد به
خواندن انجیل از حفظ تمام چهار نماینده به مولا تعظیم کردند و مسلمان
شدند و عمر نامه ای به نمایندگان داد که قیصر باید کشورت را تسلیم
کنی پس پیکی از قیصر برگشت و گفت قیصر فرموده تو ارزش نامه

نداری پس شفاهی جوابت میدهم زمانی که آن بزرگواری که آبیاری
میکرد بر مسند حکومت نشست من هم کشورم را تسلیم میکنم...(بحار

(الانوار ج 10 صفحه 60

"جانم فدای امیرالمومنین علی"ع "

ایثار علی

روزی علی (علیه السلام) وارد خانه خود شد و دید حسن و حسین علیهما السلام نزد فاطمه زهرا علیها السلام ناراحتند.. حضرت سؤال کرد چرا روشنایی چشمان من ناراحتند؟ فاطمه زهرا علیها السلام گفت: اینها گرسنه اند و یک روز است که چیزی نخورده اند! علی (علیه السلام) پرسید: پس این دیگ بر سر آتش چیست؟ گفت: در دیگ تنها آب است که برای دل خوشی فرزندانم بر سر آتش نهاده ام! علی (علیه السلام) دلتنگ شد، عبایی که داشت به بازار برد و فروخت و با 6 درهم آن خوراکی تهیه کرد. وقتی که به سوی خانه باز می گشت فقیری به حضرت گفت: آیا کسی در راه خدا وام می دهد که چند برابر گردد؟ علی (علیه السلام) همه آن خوراکی را به او داد و چون به خانه رسید فاطمه علیها السلام پرسید: یا علی! توفیق یافتی و چیزی آماده کردی؟ گفت: آری. لیکن همه آن را به بینوایی دادم. فاطمه علیها السلام گفت: چه خوب کردی تو همیشه توفیق کار خیر می یابی! علی (علیه السلام)

برگشت تا برای نماز به مسجد برود، در راه کسی را دید که گفت: یا
علی (علیه السلام) این شتر را من می فروشم. علی (علیه السلام) گفت: من
فعلا پولی ندارم، آن شخص گفت

به تو فروختم هر وقتی که پولی به تو رسید به من باز دهی! علی
(علیه السلام) آن شتر را به 60 درهم خرید و حرکت کرد که ناگهان
شخصی دیگر رسید و عرض کرد یا علی (علیه السلام) این شتر را به من
بفروش. علی (علیه السلام) گفت: فروختم به چه قیمت می خری؟ گفت
120 درهم. علی (علیه السلام) شتر را داد و پول را گرفت و نیمی از آن را
به برگشت و ام و نیم دیگر را به کار خود برد در این وقت رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم رسید و ماجرا را از علی (علیه السلام) شنید و
فرمود: فروشنده جبرئیل و خریدار میکائیل بود و این آن وامی بود که به
آن فقیر بخشیدی (کشف الاسرار، ج 1

ثروت امام علی (ع)

امام صادق (علیه السلام) فرمود: حضرت علی (علیه السلام) روزی از کنار جمعی از قریش عبور می کرد، آنها وقتی پیراهن کهنه و پاره آن حضرت را دیدند اظهار کردند که علی (علیه السلام) فقیر و تهیدست است و بر اثر فقر پیراهن پاره پوشیده است، هنگامی که امام علی (علیه السلام) سخن آنها را شنید به متصدی نخلستانهای احدائی خود فرمود: امسال خرماها را به فقرانده بلکه خرماها را به بازرگانان بفروش و پول آنها را در همان انباری که خرماها را در آنجا جمع می کردی بگذار.

متصدی طبق دستور علی (علیه السلام) رفتار نمود آنگاه کیسه ای پر از پول تهیه شد و آن را در انبار گذاشت.

سپس علی (علیه السلام) برای همان هایی که حضرتش را تهیدست می پنداشتند، پیام فرستاد و آنها را دعوت کرد آنان به حضور علی (علیه السلام) آمدند، سپس امام برای پذیرائی خرما طلبید متصدی برای

آوردن خرما از انبار بالا هنگام پائین آمدن پایش به کیسه خورد و کیسه
پر از پول پاره شد و پولهای زیاد آن در زمین پخش گردید

آن افراد از روی تعجب گفتند: ما هذا يا ابالحسن؛ ای علی! این پولهای
زیاد چیست؟

آن حضرت در پاسخ آنها فرمود: هذا مال من لا مال له؛ این مال کسی
است که مال

ندارد! سپس جلو چشم آنها، آن پولها را تقسیم کرده و برای مستمندانی
که هر سال برایشان خرما می فرستاد، فرستاد و به آنها نشان داد که
ساده زیستی علی (علیه السلام) به خاطر فقر آن حضرت نیست [سفینه
(البحار، ج 2، ص 558)

میر میدان قضاوت علی (ع)

روزی پیرمرد سالخورده با دوشیزه ای عروسی کرد. در شب زفاف در همان حال که عروس را به آغوش داشت مرگش فرا رسید به هنگام سحر جنازه اش را از حجله به گورستان بردند ولی پس از چندی آثار حاملگی در عروس یک شبه آشکار شد این پیرمرد از زنان دیگرش پسران و دختران بزرگ داشت فرزندان او یکباره جنجال برآوردند که عروس جوان باکس دیگری هم بستر شده و می خواهد فرزند حرام زاده ی خود را در میراث ما شریک کند ولی عروس ادعا می کرد که این از همان شوهر پیرمرد می باشد و محصول شب زفاف آنهاست دوره ی حمل به سر آمد و نوزاد پسر بچه بود از این ماجرا سه چهار سال گذشت اما فرزندان آن پیرمرد این بچه را حرام زاده می شمردند و میراثش را تسلیم نمی کردند این داوری را به خلیفه عمر واگذار کردند وقتی عمر جریان را مطلع شد برایش روشن شد این عروس یک شبه زنی بدکاره است و فقط بخاطر ثروت آن مرد این وارث حرام زاده را درست کرده

باز هم طبق همیشه با خشم و خشونت دستور داد، زن را سنگسار کنند
ولی علی (علیه السلام) فرمود: شتاب نکنید، آیا پدر شما با این زن هم
بستر شده یا نه. عرض کردند: بله یا اباالحسن. ولی فقط یک شب آنهم
یکبار و در همان حال از دنیا رفت. علی (علیه السلام) کودک را خواست
و بعد وادارش کرد با چهار پنج کودک دیگر به همان سن و سال که در
گوشه ای بازی می کردند بازی کند. بچه ها مشغول بازی شدند. علی
(علیه السلام) مشتی خرما بدست گرفت و چند قدم دور از بازیگاه،
بچه ها را صدا کرد فرمود: هر کدام از شما که زودتر بطرف من بدود از
این خرما هم بیشتری خواهد داشت بچه ها به اشتیاق خرما هر کدام به
سرعت خود را به علی (علیه السلام) رساندند ولی این بچه ی مشکوک
وقتی خواست برخیزد دو دستش را بر زمین گذاشت و باسستی از
جایش برخاست و دیرتر از همه به دنبال سایر بچه های دیگر خود را به
علی (علیه السلام) رساند. علی (علیه السلام) به عمر و حاضرین فرمود: به
علت همین سستی و بدلیل همین ضعف که این کودک دارد از نطفه ی
آن پیرمرد بوجود آمده است. زیرا بی آنکه بیمار باشد از همسالان خود

عقب مانده است. فرزندان پیرمرد از تهمت خود معذرت خواستند و
پسر را به برادری خود گرفتند. (کتاب معصوم دوم)

علی و لشکر کتیبه

در جنگ صفین معاویه لشکری بیست و پنج هزار نفری را تدارک دید و در نوع خود در تمام جوانب این مجموعه بیست و پنج هزار نفری را مجهز نمود، با تدارک وسائل و اسلحه و از حیث زره و کلاه خود و کاملترین تمرینات، آنها را جهت نبرد با سپاه امام علی (علیه السلام) آماده نمود تمامی این لشکر از فرق سر تا پا غیر از دو چشم آنها غرق آهن بود، به شکلی که هیچ جائی جهت نفوذ تیر یا شمشیر در آن نباشد و تمامی آنها را سوار بر اسب کرد تا روحیه لشکر علی (علیه السلام) را با هیبت این لشکر در ابتدای نبرد تضعیف نماید این لشکر را کتیبه نامید و راهی میدان کرد. لشکریان حضرت امیر (علیه السلام) وقتی این وضعیت را دیدند جرات مقابله با آنها در خود ندیدند چون وضع جبهه مقابل را می دیدند چگونه است نه جای شمشیر زدن بود نه راه نفوذ، علی (علیه السلام) از صف لشکریان خود بیرون آمد و لشکر خود را به تذکراتی هشدار داد و آنها را برای نبرد تشجیع نمود آنگاه به آنها فرمود: به شما

بگویم این لشکر کتیبه معاویه را در هم خواهم کوبید کسی حق ندارد از جای خود تکان خورد. آنگاه حضرت ذوالفقار را در دست گرفت و حمله کرد حضرت آنچنان جنگید که تمامی لشکر پا به فرار گذاشتند. علی (علیه السلام) به تعقیب آنها پرداخت فراریان آنها خود را به خیمه معاویه رساندند معاویه که منتظر بود این لشکر برود و همه لشکر علی (علیه السلام) را درهم بکوبد و بیاید؛ دید همه شکست خورده با کشته های فراوان برگشته اند. معاویه گفت: ای وای بر شما کی شما را اینطور کرده؟ مگر لشکر علی (علیه السلام) چند برابر شما بود؟ همه گفتند: معاویه ما که لشکر علی (علیه السلام) را ندیدیم ولی ما هر وقت نگاه می کردیم می دیدم علی (علیه السلام) پشت سرماست و با ذوالفقار حمله می کند. همین قدر بدان که هر که کشته شده به شمشیر علی (علیه السلام) کشته شده و هر که نیزه خورده به نیزه علی (علیه السلام) است، هر که تیر خورده، به تیر علی (علیه السلام) است او گفت: علی (علیه السلام) که تیر ندارد گفتند و الله ما نمی دانیم چه شده ولی می دیدیم که علی (علیه السلام) گاهی با تیر حمله می کرد گاهی با نیزه و گاهی با

شمشیر و گاهی هم از پشت سر. (تفسیر سوره حجرات، شهید دستغیب،

ص 302)

همه کافر شدند جز یک نفر!

حضرت ابوجعفر امام محمد، باقرالعلوم صلوات الله علیه حکایت فرماید

روزی امام علی بن ابی طالب علیه السلام در بین جمعی از اصحاب حضور داشت، یکی از افراد اظهار نمود: یا امیرالمؤمنین! اگر ممکن باشد کرامتی برای ما ظاهر گردان تا بیشتر نسبت به تو ایمان پیداکنیم؟

امام علی علیه السلام فرمود: چنانچه جریانی عجیب را ظاهر نمایم و شما شاهد آن باشید کافر خواهید شد؛ و از ایمان خود برمی گردید و مرا متهم به سحر و جادو می کنید.

گفتند: ما عقیده وایمان راسخ داریم که همه چیز، از رسول خدا صلی الله علیه و آله به ارث برده ای و هر کاری را که بخواهی، می توانی انجام دهی.

حضرت فرمود: احادیث و علوم سنگین و مشکلِ ما اهل بیت ولایت را،
هر فردی نمی تواند تحمّل کند بلکه افرادی باور می کنند که از هر جهت
روح ایمان آن ها قوی و مستحکم باشد

سپس اظهار نمود: چنانچه مایل باشید که کرامتی را مشاهده کنید، هر
وقت نماز عشاء را خواندیم همراه من حرکت نمائید

چون نماز عشاء را خواندند، حضرت امیر علیه السلام به همراه هفتاد نفر
که هر یک فکر می کرد نسبت به دیگری بهتر و برتر هست حرکت
نمود تا به بیابان کوفه رسیدند

در این لحظه امام علیّ علیه السلام به آن ها فرمود: به آنچه می خواهید
نمی رسید مگر آن که از شما عهد و میثاق بگیرم که هر آنچه مشاهده
کنید، شکّ و تردیدی در خود راه ندهید و ایمانتان را از دست ندهید و
مرا متّهم به امور ناشایسته نگردانید

ضمناً، آنچه من انجام می دهم و به شما ارائه می نمایم، همه علوم غیبی
است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله به ارث گرفته ام و آن
حضرت مرا تعلیم فرموده است.

پس از آن که حضرت از یکایک آن ها عهد و میثاق گرفت، دستور داد
تا روی خود را بر گردانند؛ و چون پشت خود را به حضرت کردند،
حضرت دعائی را خواند

هنگامی که دعایش پایان یافت، فرمود: اکنون روی خود را برگردانید و
نگاه کنید.

همین که چرخیدند و روی خود را به حضرت علیّ علیه السلام
برگردانیدند، چشمشان افتاد به باغ های سبز و خرّمی که نهادهای آب در

آن ها جاری بود؛ و ساختمان های با شکوهی در درون آن ها جلب
توجّهشان کرد.

پس چون به سمتی دیگر نگاه کردند، شعله های وحشتناک آتش را
دیدند، با دیدن چنین صحنه ای که بهشت و جهنّم در اذهان و افکارشان
یاد آور شد، همگی یک صدا گفتند: این سحر و جادوی عظیمی است؛ و
ایمان خود را از دست دادند و کافر شدند، مگر دو نفر که همراه حضرت
باقی ماندند و با یکدیگر به شهر کوفه مراجعت نمودند.

در بین راه، حضرت به آن دو نفر فرمود: حجّت بر آن گروه به اتمام
رسید و فردای قیامت، آنان مؤاخذه و عقاب خواهند شد.

سپس در ادامه فرمایشاتش افزود: قسم به خدای سبحان! که من ساحر
نیستم، این ها علوم الهی است که از رسول الله صلی الله علیه و آله
آموخته ام.

و چون خواستند وارد مسجد کوفه شوند، حضرت دعائی را تلاوت نمود،
وقتی داخل شدند، دیدند ریگ های حیات مسجد دُرّ و یاقوت گشته
است.

آن گاه حضرت به آن ها فرمود: چه می بینید؟

گفتند: دُرّ و یاقوت

فرمود: راست گفتید، در همین لحظه یکی دیگر از آن دو نفر از ایمان
خود دست برداشت و کافر شد و نفر آخر ثابت و استوار ماند

امام علیّ علیه السلام به او فرمود: مواظب باش که اگر چیزی از آن ها را
بررداری پشیمان می گردی؛ و اگر هم بر نداری باز پشیمان می شوی

به هر حال او یکی از آن جواهرات را، به از چشم حضرت برداشت و در جیب خود نهاد، فردای آن روز، نگاهی به آن کرد، دید دُرّی گرانبها و نایاب است.

هنگامی که خدمت امام علیّ علیه السلام آمد اظهار داشت: من یکی از آن درّها را برداشته ام، حضرت فرمود: چرا چنین کردی؟

گفت: خواستم بدانم که آیا واقعا این جواهرات حقیقت دارد یا باطل و واهی است.

حضرت فرمود: اگر آن را بر گردانی و سر جایش بگذاری خداوند رحمان عوض آن را در بهشت به تو عطا می کند؛ و گرنه وارد آتش جهنّم خواهی شد.

امام باقر علیه السلام در ادامه فرمود: چون آن شخص، دُرّ را سر جایش
نهاد؛ تبدیل به ریگ شد.

و بعضی گفته اند: که آن شخص میثم تمار بود؛ و برخی دیگر او را عمرو
بن حمق خزاعی گفته اند.

(مختصر بصائر الدرجات ص 118)

